

حالا در جهانی که خبری از خدایان نیست، خودکشی  
آیا باز عادهٔ حیثیت از گناه است تا خدایان دست به  
تطهیر قهرمان زنند یا عملی است دیگرگون؟



در درام و خودکشی یک گره‌گشای دلهره‌آور و رعب‌آور است در پایان. اما شناس با اورست بار است و خدایان عمر این شاهزادهٔ انتقام‌جو را به خاک می‌دانند. به نظر خودکشی یونانی کنشی است زنانه، همچون خودکشی ژوکاست، مادر و همسر اودیپ. آنگاه که درمی‌یابد دامنش آلوده به زنا با محارم شده است. مرگ ژوکاست نه در قاب تصویر که توسط ملازمان ملکه به گوش پادشاه رسانده می‌شود. کنش خودکشی قرار نیست در برابر دیدگان مخاطب صورت گیرد. آخرین دیالوگ ملکه به نوعی اشاره به جایگاه سلطنتی او دارد. او که حالا دریافته است همخوابهٔ فرزند خویش شده است، دیگران را به ناپاکی نژادی

القای کاتارسیس پرنرنگ سازد. مکث کوتاهی هم داشته باشیم که رگه‌های اولیهٔ رقص مرگ هم ریشه در آثار نویسندگان یونان باستان و لاتین چون پترونیوس و آپولنیوس دارد؛ تصویری هولناک که بعدها در ادبیات گوتیک و دنیای فرانکشتاین‌ها و دراکولاها خود را بازآفرینی می‌کند و تصویرسازی از مرگ عملی است غربی تاشرفی. خودکشی اما در ادبیات نمایشی یونانی کنشی است متأخر و امری گره‌گشا، نه گره‌افکن. اگر در «اورست»، پسر خون‌مادر را به انتقام خون پدر، «آگاممنون»، می‌ریزد، در پایان او از جنون مادرکشی به خودکشی سوق می‌یابد، چرا که دگرکشی کنشی است متقدم

انبوه، پس مرگ بر زندگی چیره شده است و از قضا خودکشی نیز جزئی از فرایند کاتارسیس. مرگ، این برسازندهٔ تراژدی، باید به نحوی خود را بر فضای تراژدی چیره کند، حال می‌خواهد مرگ در قالب انتقامی سخت از مادر باشد (اورست) یا شهدای یک جنگ (پارسیان) یا طاعونی ویرانگر (اودیپ)، تراژدی با مرگ آغاز می‌شود و با مرگ به پایان می‌رسد. مرگ سایهٔ شومی است بر سر سلحشوران و شاهزادگان و خدای زادگان. آنان به مرگ طبیعی خاک را بدرود نمی‌گویند و مرگ می‌بایست دراماتیک آن‌ها را با خود همراه کند، رقصی مرگبار (Macabre) بر صحنه تا وجه پرفورماتیو مرگ را در پی تقویت

ریشه‌های اودیپ

Oedipus Separating from  
Jocasta, 1843

انثی از الکساندر کابانل نقاش ایتالیایی  
(۱۸۸۹-۱۸۲۳)